

(لطیفه غیبی)

(بقیه از سابق)

سلسله قیدنشاتین فارغ است چون فرحناک و دلشاد و آزاد نباشد
که بندگیست که کاینات در تحت تصرف اویند چنین بندگی سرهمه
آزادست چنانچه در مقطع غزل اشاره باینمعنی فرموده

(بیت)

حافظ از جور تو حاشا که بنالد روزی من از آن روز که در بند توام آزادم
پس از اینجهه که مقید بهیچ فیدی نیست آزاد است و از آن
جهه که همه را مظاهر و مجالی آن جمال میداند با همه است و از آن
رو که همه ازوست از آن همه است چنانچه املح الشعرا شیخ سعدی
رحمة الله علیه الرحمه میفرماید

(بیت)

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی ما کاین غم ازوست

شعر ۵۴

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
ما باو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
این بیت اشاره بحدیث قدسی است که کنت کنزاً مخفياً
فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

شعر ۵۵

درهمه دیرمغان نیست چومن شیدائی خرقه جانی گرو باده و دفتر جانی
مقصود از این بیت اینکه سالك باید در راه طلب هیچ چیز

را سد راه مطلوب نسازد بهرچه از دوست وامانی چه زشت این نقش
چه زیبا بتخصیص محب روحانی که عبارت از مراتب فضل و کمالات
ظاهرست و خودی و خود ستائی قید است بهر طریق که باشد زنجیر
اگر طلا بود هم قید است چه آدمی را در راه طلب هیچ حجابی
بزرگتر از هستی نیست و هیچ سدی بدتر از خود پرستی نیست ساغر
عشرت بجز بدست بیخودان ندهند و افسر جز بر سر بی سران ننهند

(بیت)

هرسری را در خور همت کلاهی داده اند

افسر دیوانگان باشد به هامون آفتاب

مراد از دیرمغان چنانچه در بیان اصطلاحات قبل از این مذکور
شد اولین مقام طلب است و شیدائی عبارت از مقام وله و حیرت است
چه در اول وهله ساکت نمیداند مال کارش بکجا خواهد انجامید و
خرقه عبارت از رهد و ستر است که ظاهر پرستان معایب درویشی را
بان میپوشند که در دیده ظاهر بینان در مراتب سیر و سلوک خود را
در کمال رتبه وانمایند و موجب استجلاب اغراض فاسده خود سازند و
دفتر کتایه از علوم رسمی و دکان خود فروشی و مراتب ملائی و علم
ظاهری است که حجاب روحانی است و اشد از حجاب جسمانی و
ظلمانی است مثل فسق الراقمه

(بیت)

مغرور فضیلت از خدا باشد دور زنجیرگر از طلا بود هم قید است
و عرفا در اینکه رفع حجاب روحانی اشد از حجاب ظلمانیست تشبیهی باین
روش کرده اند که هرگاه باغی در نهایت لطافت مشحون بانواع گل و ریاحین
وازهار بوده باشد و دیواری آلوده بکثافات سد راه مشاهده چنین باغی
باشد بخاطر هر کس میرسد که این سد را باید از پیش برداشت تا این
مکان دلگشا و همیشه در نظر باشد اما اگر دیواری مطلا و مرصع که خطوط

بسیار خوش بر آن نوشته باشند و سال بسیار استادان بدایع نکار و هنرمندان فضایل شعار هنر خود را در آن دیوار بکار برده در این باب بدو بیضا نموده باشند که بحسب مثال مانند فضایل ظاهری است حجاب باشد هر کس از سر آن نمیتواند گذشت و چنانچه دیوار کثیف مانع دیدن است این دیوار مرصع نیز مانع مشاهده و باعث حرمان است اما همتی باید که از تکلفات ظاهریه چشم پوشیده در تخریب آن کوشد ما حاصل معنی شعر این است که در مراتب سیر و سلوک مثل من آشفته حالی ترک اعتبار گوئی نیست که بیکبارگی از نوامیس ظاهری گذشته و بالکلیه اقبال بصوب مطلوب نموده از خرقه که سبب عیب پوشیهاست خود را مجرد ساخته و فضیلت ظاهری که سرمایه مباهات و دست آویز مفاخرت ناقصان است بکنار گذاشته از هر چه مایه عجب و کبر و خود پرستی است وا پرداخته باشد اللهم ارزقنا مرتبة الصديقين بحرمة محمد و عترته المعصومين

(شعر ۵۶)

دل که آئینه شاهیت عباری دارد از خدا میطلبید صحت روشن رانی
بدانکه دل که عبارت از قلب است و مراد از او نفس ناطقه
انسانی است که آنرا عقل انسانی میگویند کما قال تعالی ذلک لمن
کان له قلب یعنی عقل و آن جسم صنوبری که محل روح حیوانی
است که عبارت از بخاری است لطیف که از صفة وزبله اخلاط بهم
میرسد و نفس ناطقه که تعلق بدل میگیرد و بواسطه روح حیوانی است
و باین اعتبار آن جسم صنوبری را دل میخوانند و بجهة آنکه هر زمان
قلب بحالی دارد آنرا قلب مینامند چنانچه در حدیث وارد است قلب
العبد بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء القصة
نفس ناطقه انسانی را تعبیر بدل میکنند و میگویند که فلان مرد صاحب
دل است یعنی از آرایش جسم و جسمانی مبرا و از شوائب مادیات

معر است بدانکه معدن علم نفس ناطقه است نه اینکه علم از خارج داخل او شود بلکه مثل چشمه ایست که هر چند بکاوند آب از او زیاده برآید و افلاطون و ارسطو و دیگر حکماء تصریح باین معنی نموده اند و افضل المتأخرین بابا افضل کاشی نیز در رسائل خود ذکر کرده که با مردان که در راه طلب خونها خورده اند و رنجها کشیدند و از عالم معنی بوئی نبردند بسبب آنکه علم را بیرون از خود طلبیدند و حال اینکه معدن علم در ایشان است

(رباعی)

ای مظهر انوار الهی که توئی ای آینه جمال شاهی که توئی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب که آنچه خواهی که توئی
حاصل آنکه نفس ناطقه که مقتضای و نفخت فیہ من روحی آئینه
شاهی است و بسبب انفاس در غواشی جسمانیات و شوب با ظلمانیات
و انهماک در شهوات و لذات حیات جسمی غبار ظلمت گرفته و رنگ
کدورت بر او نشسته از خدا صحبت روشن رائی را یعنی ادراک خدمت
پیر کاملی میطلبد که بمصقله ریاضت و تصفیه مجاهدت زنگ کدورت
از وی بزداید

رسال (رباعی)

یارب بنما حقی که باطل ببرد راهی بنما که ره بمنزل ببرد
یا برهانی که شک ز دل بزداید یا تصفیه که زنگ از دل ببرد
چه در سیر و سلوک هیچ همدمی بهتر از پیر کامل دانا و هیچ
معنی اقوی از مرشد فاضل بینا نیست پیر کامل را تشبیه کرده اند
بحوضی که متصل بدریاست و شخصی که ربطی بان بزرگ بهم رسانید
مثل آنست که آب قلیل خود را متصل بان حوض که متصل بدریاست
نماید که هر گاه دریای فیض بتموج آید سرایت بدان آب حوض میکنند
و بعضی را اعتقاد اینست که بدون مرشد کامل طی این طریق ممکن

نیست مثل آنکه شخصی هر چند از فضیلتی عصر و وحید زمان باشد اما
بیدلیل خود را از بیابان مکه بیت الله نمی تواند رسانید مگر بسبیل ندرت

(بیت ۵۷)

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم رام قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم
و بعضی اکابر در رسائل خود چنین فرموده اند من لا یعرف
الا بصحبت شیخ مرشد او استاد کامل همدان همدانی در بعضی رسائل میگوید
لعلک تقول فما السبیل الذی بحب علی العاقل سلوکه حتی
یتمکن من الایمان بالنبوة فتقول بسبیل من لا ذوق له فی الشعر
من مجالسة اهل الذوق حتی یحصل غرضه و المراد باهل
الذوق اقوام طهروا بواطنهم عن رزائل الاخلاق حتی فاضت
عليهم من لطائف الحق ما یستحیل عنه العبارة و در فصلی دیگر
میفرماید السعادة للطالب ان یتفرغ بکلیة روحه و قلبه لخدمت
و اصل منهم فنی فی الله و بقی به حتی اذا افنی عمره فی
خدمته احیاه الله حیوة طیبة مخفی نیست که جمع سلاسل منتهی
بخیفہ بلا فصل حضرت سید کائنات اعنی اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین میشوند و مذهب حق امامیه اینست که خارق عادت از پیروان
و معبان حضرات ائمه صلوات الله علیهم صادر میشود چنانچه فرید الدهر
و وحید الزمان سلطان المحققین و برهان المدققین الذی لا یسمع بمثله
فی الادوار ولم یره من یرانیه علن فی الاعصار آیه الله العظمی و کلمة العلیا
نصیر الملة و الدین در تجرید العقاید که موشح بپراهین عقلیه و مؤبد دلایل
نقلیه ساخته است در مذهب حق امامیه نقل فرموده که فرقة محقه خرق
عادت بر غیر معصوم جایز میدارند و کسیکه منکر این باشد انکار نص
قرآن کرده چنانچه آن بزرگ فرموده قصه مریم و غیر هایعطی جوازها
یعنی قصه مریم که در قرآنست که كلما دخل علیها ذکر یا المحراب
وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لك هذا قالت هو من عند الله
یرزق من یشاء بغير حساب

(ناتمام)